

# سال آینده آزاد...

از: دکتر عزیزاله سلیم پور  
نیس - فرانسه

سال آینده در اورشلیم... امسال بنده، سال آینده انسانی آزاد... این است سرآغاز مراسم شب پسخ. مراسمی که باید با نظم و ترتیب دقیقی انجام شود (سدر "Seder" به معنای نظم و ترتیب).

برای من که نه متخصص علوم الهی هستم نه دانش کافی از دین دارم که بخواهم تفسیر مذهبی این مراسم را بکنم، آنها را از نظر روانشناسی و علوم اجتماعی و انسانی بسیار جالب میدانم تا جایی که مایلم چند سطر در مورد بخش کوچکی از این تشریفات بنویسم.

در وحله اول باید یادآور شد که این تنها عیدی است که مراسم مربوط به آن نه فقط

بزبان تورات (عبری) میتواند خوانده شود بلکه هر کس باید آنرا بزبان مادری خود بخواند تا مفهوم آنرا بطور قطع درک کند و در حقیقت آنرا طوری بفهمد که گوئی خود او یکی از بردگانی است که به رهبری حضرت موسی از بندگی رهایی یافته از مصر به کنعان کوچ کرده است و این دانش که در حقیقت بصورت ابدائی یک بازی نقش اجرا میشود با سؤال و جواب کودکان صورت میگیرد. بطوریکه کودکان از همان دوران نونهالی یاد میگیرند که سؤال از جواب مهمتر است. شاید یکی از عوامل پیشرفت های علمی یهودیان که بطور نسبی اکثریت جوایز نوبل و سایر پادشاهای علمی را برنده میشوند از همین پی بردن به اهمیت سؤال یعنی پرسش و جستجو که در این شب با آن آشنا میشوند سرچشمه میگیرد. این تنها درس این شب عید پسخ نیست؛ همانطور که در آغاز این مقاله نوشتم، کودکی که به او میگویند آبا اجداد تو در مصر برده بودند و می بیند که اکنون پدرش استاد دانشگاه یا مادرش رئیس بانک و شاید عمویش موسیقیدان معروفی شده است، همیشه به آینده میتواند امیدوار باشد. او میداند که حتی «اگر چند روزی چرخ گردون بر مراد او نگشت دائماً این سان نباشد چرخ گردون...» و اگر هم غم میخورد، این غم خوردن فقط گریستن و از سرنوشت خود شکایت کردن نیست. او میداند «سرنوشت» آن چیزی است که در ضمیر ناخودآگاه او ضبط شده و به او برده نوید آزادی را داده است بشرط آنکه علت ناکامیها را در خود جستجو کند و نه در مسئول

عید زیبای نوروز و همراه با آن موعده پسخ (عید پاک یهودیان) برگزار شد و خاطرات شیرین کودکی برایم زنده شدند. هنوز این راز بر من روشن نشده است که چگونه ناگهان روز صبح اول فروردین درختهای گیلان، آلبالو و زردآلوی شکرپاره باغچه مان پر از شکوفه میشدند. حتماً از چند روز پیش هم بوده ولی گوئی درست روز اول فروردین چشم ما به آن می افتاد.

گل بیدمشکی که نظیرش را در هیچ جا هرگز ندیدم در آن روز از طرف فروشندگان دوره گرد در کوچه جهان آرایمان در اصفهان بفروش میرفت و عطرش خانه ها را پر میکرد.

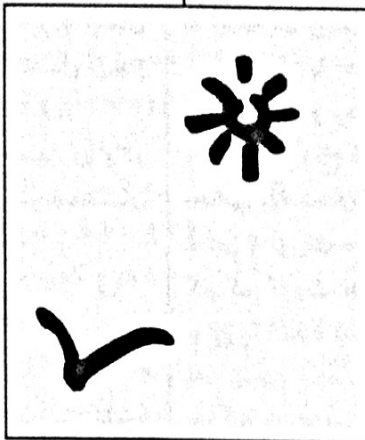
از یکی دو ماه قبل روانشاد پدرم پارچه ای را به سلیقه خودش برایمان میخرید که شرط اولش چرک تاب بودن آن بود! و مرا به سرای مخلص در میدان شاه میبرد تا عیسی خان خیاط برایم با آن کت و شلوار (کوتاهی) بدوزد. فکر نکنم ایوسن لوران، کریستیان دیور و یا گوچی و حتی بیژن شما در آمریکا پیش از یک یا پرو دو برای مشتری های خود انجام بدهند که عیسی خان ما را تا سه بار برای اینکار به بازار میکشید. منظور از «پرو» امتحان لباس روی بدن بود که ببیند آیا خوب می نشیند یا نه؟

بالاخره برای روز اول عید و یا حداقل چند روز بعد از آن برای روز اول پسخ کت و شلوار حاضر میشد که به تن کردن آن در یک روز معین با بچه های همسن و سال در کوچه، حالت شادی و وجد بخصوصی ایجاد میکرد.

امسال نوروز و پسخ را در لوس آنجلس بودم. هنگام این مراسم که از دوران کودکی هر سال تکرار میشوند، بمعنی این دو عید زیبا می اندیشیدم. در باره نوروز در لوس آنجلس مقاله جداگانه ای خواهم نوشت ولی منظور از این نوشته، اندیشه در مورد موعده پسخ میباشد.

«اجداد ما در مصر برده بودند... این نان فقیری است که پدران ما در مصر می خوردند...»

هر کس گرسنه است بیاید و بخورد... و هر کس محتاج است بیاید و با ما این عید پسخ را جشن بگیرد... امسال اینجا...



ساختن دیگران. او میداند که اجداد اشرافی داشتن دلیل مباحث نیست. آنچه مهم است رهائی از بندهائی است که تربیت غلط و ناهنجاریهای اجتماعی است که آنها را در زنجیر کشیده اند.

آنچه مهم است رهائی از این بندها و امید بقدرت میل و اراده شخصی انسانهاست که میتواند از یک پرده یک انسان آزاد بسازد. یکی از خاطرات آموزنده ای که از دوستان عراقی مان در ایران دارم این است که آنها را بنام فرزند اینان میخواندند مثلاً ام نعمت (مادر نعمت) و پاپا رفائل (پدر رفائل) افتخار آنها به فرزندانشان بود و نه به اجدادشان.

چه بسا انسانهایی که در گولاک های مخوف سیبری و در اردوگاههای مرگ نازی ها از میرغضب های دیو صفتشان آزادتر بودند.

امسال اینجا... سال آینده در اورشلیم

امسال برده... سال آینده آزاد

این جمله که بنظر من باید در تمام مدارس تدریس شود میتواند شعار میلیونها انسانی باشد که امروز در سراسر جهان بصورت برده های مدرن اسیرند.

آنها با چشم خود می بینند جمله ای که فریب ۲۷۰۰ سال توسط یهودیان تکرار میشد. بالاخره بصورت یک واقعیت درآمد و میتوانند با خود بگویند:

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش ها گر کند خار مغبیلان غم مخور

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان غم مخور

آیا فکر میکنید امروز کمتر از دوران حضرت موسی بازار برده رواج دارد؟ میلیونها انسانیکه برای یک نان بخور و نمیر از صبح تا شام جان میکنند، و حتی گاهی اعضائی از بدن خود را بفروش میرسانند تا شکم زن و فرزندشان را سیر کنند برده نیستند؟ کارمندانی که بدون هیچگونه حفاظت و تضمینی در ظرف یک هفته و یا یک روز از کار بیکار میشوند و حق عصبان و اعتراض ندارند، بردگان نوین ما نیستند؟ معناداتی که اگر مواد مخدر و یا مشروبشان بموقع در اختیارشان نباشد مشاعر خود را از دست داده دست به دزدی و جنایت زده حتی از کشتن خویشان امتناع نمیکنند بردگان امروز نیستند؟ زناییکه بدون اجازه شوهران خود حق ادای عقیده خویش و حتی اجازه لباس پوشیدن مطابق میلشان را ندارند از بردگان بیشترند؟ آری، فقط سرآغاز مراسم نظم و ترتیب (سدر) پسح درس امید و مشوقی برای همه انسانهای دریند و گرفتار است.

رسم دیگری که در این شب اجرا میشود برشماری بلاهاتی است که میگویند خداوند بر سر فرعون که هر روز به زیر قول شب پیش میزد و از آزادی یهودیان جلوگیری میکرد. آخر اگر خداوند قصد آزادی و رهائی یهودیان را داشت، چرا پس آنها را پراحتی آزاد نمیکرد و «قلب فرعون را آنچنان بسان سنگ خارا سخت میکرد؟»

اینهم برای تمام بردگان امروز میتواند آموزنده باشد. مگر نه اینکه میگویند «آزادی بدست آوردنی است نه دادنی؟» آنان که با «دریندان مواد مخدر» آشنائی دارند میداندند معالجه آنها و رهائیشان چقدر مشکل است. برای آزادی و آزاد بودن، رنج فراوان را باید تحمل کرد. کودک بجز آری، بچشم، بله مامان و یا بله بابا، قدرت اعتراض ندارد. وی اگر از تعلیم و تربیت صحیحی برخوردار شده باشد از دوران نوجوانی کم کم قدرت نه گفتن را میآموزد. «نه» یک کلمه ساده و پیش پا افتاده نیست. فقط انسانهای آزادند که میتوانند بگویند نه. بهمین جهت در این شب رسم است که از کوچک و بزرگه زن و مرد این آزادی را سر سفره بصورت سمبولیک با لم دادن به مخده لمس کنند. نبرد و فداکاری، پشت کار و مایوس نشدن، بالاخره امید، لازمه بدست آوردن آزادی برای هر انسان است. بزرگترین و اولین فرعون و دیکتاتور هر یک از ما، روان ناخودآگاه ماست که گاهی در اثر تعلیم و تربیت نادرست ما را بصورت برده مطیع و سربزیر در مقابل لذتهای آسان و آبی درآورده است.

امسال اینجا... سال آینده در اورشلیم

امسال برده... سال آینده آزاد

درس زیبای دیگری که در این شب می آموزیم، متانت و خودداری، در ابراز خوشی در مقابل بدبختی های دشمنانمان است.

یهودیان با بزبان آوردن و یادآوری هر یک از بلائی که بسر فرعون و مصریان وارد شده است قدری شراب در کاسه ای میریزند ولی همراه با آن با دست دیگر مقداری آب هم در آن کاسه میریزند، بعبارت دیگر شرابی که مظهر شادی و شمع از شکست و بدبختی دشمنان است را با مقداری آب رفیق میکنند، به این معنی که یک انسان واقعی نمیتواند از غم و درد و رنج و بالاخره بلای که بسر دشمن وارد میشود واقعا شادمان گردد. بیهوده نیست اگر فرهنگ فرانسه از این رسم یهودیان بهره برده است. جمله «کمی آب در شرابت بریز» در مکالمات روزمره فرانسویان مرادف «مدارا کردن و نرمش نشان دادن در روابط با طرف مقابل» گشته است.

افسوس امروز می بینیم گاهی در بعضی جنگها مردم از خبر

کشته شدن زن و کودک چهبه مخالف آنقدر شاد میشوند که بدون هیچگونه حجب و حیا در میدانها و روی بامها به پایکوبی می پردازند و نقل و ثبات پخش میکنند. گاهی از خود میپرسیم آیا اینان پس از اینگونه «رقص مرگ» کردن، ششپ میتوانند براحتی بخواب بروند؟

چه زیبا گفت حافظ شیراز،

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

بالاخره نکته جالب مراسم «هگادای پسح» «ضد آرلزیین» بودن آن است.

آنان که کمی با فرهنگ فرانسه آشنائی دارند، آلفونس دوده نویسنده معروف را می شناسند. یکی از کتابهای او که توسط «بیزه» (Bizet) آهنگساز فرانسوی بصورت اپرای زیبا و معروفی درآمده، آرلزیین نام دارد.

Arlesienne به معنی دختری از شهر «آرل» (در جنوب فرانسه) داستان پسری است که عاشق دختری از شهر آرل شده است. این عشق نافرجام با خودکشی عاشق پایان میرسد. در تمام طول این نمایشنامه سخن از دختری است که هرگز روی صحنه دیده نمیشود، یعنی قهرمان اصلی داستان فقط مرتباً نامش بزبان میآید!

ماجرای رهائی یهودیان از بردگی در مصر، تحت رهبری حضرت موسی بعکس آن است. به این معنی که حتی یکبار هم نامی از حضرت موسی در این کتاب برده نشده است! از این مهمتر حتی کسی از محل گور او نیز اطلاعی ندارد. شاید منظور از این اجتناب برای مصون نگه داشتن یهودیان از «شخص پرستی» که نوعی «بت پرستی» است باشد. شاید منظور از برنامه گزاران این مراسم، یاد دادن به کودکان باشد که هر کدام از آنها میتوانند برای هموعان خود رهبری موسی وار باشند. هر کدام از آنها میتوانند بدون انتظار بنوبه خود به بشریت خدمت کنند.

امروز در سومالی دارفور، دیروز در بوروندی و در بوسنیا! چه کسی فریاد اعتراض را بگوش جهانیان میرساند، جواب شاید ضد و نقیض بنظر بیاید.

هیچ کس به تنهایی نمیتواند، اما اگر هر کس بنوبه خود، خویشتن را مسئول بداند، آنوقت فریاد این تن ها پسان شیپورهای «ژر یگو» دیوارهای ظلم و بی عدالتی و بربریت را فرو ریخته از بردگان امروز، انسانهای آزاد برای فردا خواهند ساخت.

امسال اینجا... سال آینده در اورشلیم

امسال برده... سال آینده آزاد